

اخلاق مقدم بر حقوق است

در تاریخ اندیشه درخصوص ارتباط میان اخلاق و حقوق، سه مرحله قابل تصور است.



در تاریخ اندیشه درخصوص ارتباط میان اخلاق و حقوق، سه مرحله قابل تصور است.

در مرحله اول بین اخلاق و حقوق هیچ تفاوتی وجود نداشت؛ هم اخلاق وجود داشت و هم حقوق و مردم به هر دو عمل می‌کردند. پیشتر، یعنی پیش از آنکه دولت‌ها تشکیل شوند، در جوامع قدیم، عادات و رسوم اجتماعی بود که مردم را اداره می‌کرد. مرحله دوم به قرن هجدهم و شکل‌گیری و نضج‌گیری نهضت‌های آزادیخواهی اشاره دارد و در این دوره به رابطه اخلاق و حقوق با دیدی تجدیدنظرگرایانه نگریسته شد. بر این اساس آزادیخواهان، خواستار محدود شدن قلمرو سیطره دولت‌ها در امور داخلی افراد شدند. پیشتر برجسته این تفکر ایمانوئل کانت بود که میان اخلاق و حقوق تفاوت عمده قائل شد و گفت: اخلاق به درون انسان توجه دارد و حقوق به اعمال بیرونی می‌پردازد. مرحله سوم به دوران جنگ‌های جهانی اول و دوم باز می‌گردد.

جنگ‌های اول و دوم جهانی این نکته را ثابت کردند که هر چه در راه دمکراسی و آزادیخواهی و حکومت مردم تلاش شود، بازهم نمی‌توان ظلم را از بین برد زیرا دمکراسی نیز نقایص خود را دارد؛ از جمله اینکه برخی اوقات خود دمکراسی به حکومت اکثریت بر اقلیت محدود می‌شود، بنابراین باید اصولی وجود داشته باشد که برای دمکراسی هم محدودیت ایجاد کند؛ قواعد حقوق بشر در نتیجه همین نهضت شکل گرفت. هنگامی که سعی شد ارتباط حقوق و اخلاق با هم حفظ شود، لزوم تدوین حقوق بشر نیز شکل گرفت و رعایت آن اجباری شد.

در این باره بررسی نسبت حقوق و اخلاق را با یکی از فیلسوفان حقوق معاصر، مارک تیبیت در میان گذاشتیم. پروفیسور مارک تیبیت، استاد فلسفه دانشگاه‌های ردینگ و نتردام است. تیبیت در فلسفه حقوق، فلسفه دوران مدرن، معرفت‌شناسی، فلسفه وایتهد و فلسفه علم، صاحب‌نظر است. از جمله آثار وی می‌توان به فلسفه حقوق، فلسفه وایتهد و مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی اشاره کرد. کتاب فلسفه حقوق او با ترجمه حسن رضایی خاوری از سوی انتشارات دانشگاه علوم رضوی مشهد منتشر شده است.

#8226& درخصوص نسبت میان اخلاق و حقوق و چگونگی ارتباط میان این دو موضوع تا کنون چه نظرهایی مطرح شده و آیا در این باره می‌توان به مکاتبی قائل بود؟

بله، این موضوع درست است که مکتب‌های فکری گوناگونی درباره این پرسش که نسبت حقوق و اخلاق یا علم اخلاق چیست و حقوق چگونه با اخلاق ارتباط پیدا می‌کند و مرتبط می‌شود، وجود دارد. این نسبت در حقیقت، مسئله و موضوع اساسی و محوری برای درک منازعات و مباحث رایج کنونی در فلسفه حقوق است. این موضوع و نسبت نه تنها برای درک فلسفه حقوق در دوران کنونی بلکه برای درک فلسفه حقوق در گذشته نیز حائز اهمیت است.

دیدگاه غالب در حقوق تحلیلی کنونی قائل به این است که حقوق از علم اخلاق باید جدا باشد، در حالی که اخلاق و حقوق همپوشانی‌هایی دارند و حقوق اغلب انعکاسی از اصول اخلاقی است. معتقدان به این مکتب 2 نظام و سیستم هنجاری متمایز را به وجود می‌آورند؛ این جداسازی حقوق از اخلاق ابعاد و دلالت‌های گوناگونی دارد.

مباحثات و مناظرات در اخلاق روی این موضوع متمرکز می‌شود که بهترین راه برای زندگی انسان چیست؟ کدام ارزش‌ها بالاترین ارزش‌ها هستند و چه شیوه‌هایی از زندگی غیرقابل قبول و غیرمشروع هستند؟ فلسفه اخلاق مدرن نیز به طور معمول براساس تغییر در پرسش‌های اساسی در مورد اینکه چه چیزی باعث رفتار خوب می‌شود و چه عاملی باعث رفتار بد می‌شود، شکل گرفته است؛ به عبارت دیگر در فلسفه اخلاق مدرن تأکید بر مسائل و پرسش‌های اخلاقی متفاوت است، بر این اساس پرسش و متعاقباً پاسخ به کیفیت ذاتی، انگیزه‌های اصلی و نتایج اعمال در فلسفه اخلاق مدرن متفاوت می‌شود.

#8226& دیدگاه پوزیتیویست‌ها درباره نسبت میان اخلاق و حقوق چیست؟

اخلاق و علم اخلاق را در اینجا با یکدیگر یکی می‌گیرم. فیلسوفان اخلاق پوزیتیویست استدلال می‌کنند که حقوق مقدم بر اخلاق است و اخلاق دارای معانی و ابعاد گوناگون است. نخستین فهم از اخلاق این است که ماهیت حقیقی و ساختارهای حقوق تنها زمانی به وضوح قابل درک هستند که با روش اخلاق طبیعی مورد مطالعه قرار گیرند. در اینجا این بحث که حقوق خوب است یا بد را باید کنار بگذارید.

دوم اینکه حقوق به شیوه‌ای باید فهم و درک شود که مستقل از قضاوت‌های اخلاقی بتواند مورد نقادی قرار گیرد. سوم اینکه الزامات حقوقی (مانند این پرسش که چه زمانی مجاز هستیم که از قوانین ناعادلانه پیروی نکنیم) باید از الزامات اخلاقی (وظایف ما نسبت به یکدیگر چیست) مجزا نگه داشته شوند. درستی یا نادرستی سرپیچی مدنی می‌تواند تنها به سبب ضمانت اجرایی، که در پشت نظام قضایی وجود دارد، به‌طور مستقل مورد قضاوت و داوری قرار گیرد. این موضع و دیدگاهی پوزیتیویستی از حقوق است که بسیاری از رئالیست‌های حقوقی با آن موافق هستند.

&8226#؛ در مقابل دیدگاه پوزیتیویست‌ها آیا دیدگاه رقیبی وجود دارد؟

برعکس این دیدگاه، سنت ریشه‌دار حقوق طبیعی قرار دارد که ریشه در آرای ارسطو دارد. این سنت در اندیشه الهیاتی در تمدن‌های بزرگی که بعد از یونان ظهور کردند در قالب‌ها و اشکال گوناگون مطرح شده است.

حقوق‌دانان طبیعی- که بیش از آنکه دینی باشند سکولار هستند- حقوق و اخلاق را به‌عنوان یک کل در نظر می‌گیرند که نباید از یکدیگر تفکیک شوند و نباید مانند پوزیتیویست‌ها آنها را به اجزای مختلف تقسیم کرد. براساس این دیدگاه، همه قوانین حقیقی نشان‌دهنده کیفیت‌ها و صفاتی هستند که به خیر عمومی منجر و رهنمون می‌شوند. البته برخی از قوانین محقق‌کننده این موضوع نیستند و برخی نیز مستقیماً در تضاد با آن قرار می‌گیرند.

&8226#؛ الزام به تبعیت از قوانین براساس این دیدگاه تا کجاست؟

وقتی این قانون از هنجارها فاصله می‌گیرد (برای نمونه در یک بی‌عدالتی و فساد نظام‌مند و هنگامی که ظلم به‌عنوان بخشی از زندگی روزمره درمی‌آید) باید متوقف شوند و در این زمان حاکمان اقتدار خود را از دست می‌دهند. تنها عاملی که باعث الزام و پیروی از این قوانین می‌شود ملاحظات اجتماعی و حفظ نظم اجتماعی است؛ اما در این حالت نیز اگر بی‌عدالتی به نقطه و جایی برسد که تداوم نظم جاری بدترین حالت و گزینه ممکن باشد و یا آنکه قوانین آن‌قدر فاسد باشند که در تضاد با اصول محوری قانون اخلاقی الهی قرار گیرند در این صورت نیز عدم پیروی مجاز است.

حقوق‌دانان طبیعی همچنین این دیدگاه و باور پوزیتیویستی که حقوق می‌تواند براساس بی‌طرفی اخلاقی توصیف و تبیین شود را رد می‌کنند. آنها معتقد هستند که قوانین و حقوق ریشه و رگه‌هایی در اخلاق دارد و بر این اساس نمی‌توان آنها را از یکدیگر مجزا کرد.

براساس دیدگاه آنها ایده‌های عدالت و برابری در کانون مفهوم حقوق قرار دارند و برای ارزیابی حقوق و قوانین، ارزیابی‌های اخلاقی باید به کار گرفته شوند و نقش ایفا کنند.

&8226#؛ با توجه به ویژگی‌های مکاتب گوناگون درباره نسبت میان حقوق و اخلاق، دیدگاه شما در این خصوص به کدام مکتب نزدیک است؟

من با دیدگاه معتقدان به حقوق طبیعی همدلی بیشتری دارم اما انتقادهای صورت گرفته از جانب پوزیتیویست‌ها و رئالیست‌ها نیز مورد توجه من هستند. به اعتقاد من اخلاق مقدم بر حقوق و قوانین است. علت این موضوع این است که اخلاق با بسیاری از ابعاد زندگی انسان‌ها ارتباط دارد. قوانین و حقوق در حالت ایده‌آل به تقویت ارزش‌های اخلاقی درست توجه دارد. با وجود این، قوانین در بسیاری از جهات بی‌طرف باقی می‌ماند و درصدد تقویت ارزش‌هایی است که با اصول اجتماعی قابل تطبیق و هماهنگ باشند، به‌طوری‌که در مقابل دیدگاه‌های مختلف و رقیب، با تساهل برخورد کند. بر این اساس باید از مکاتب مختلفی که در ارتباط با اخلاق و حقوق وجود دارد آموخت و فراگرفت. دیدگاه من در مورد این مکاتب به‌طور مفصل‌تر در کتاب فلسفه حقوق آمده است.